



## صور جمال در ساختار جمله های مجهول قرآن

دکتر سید بابک فرزانه<sup>۱</sup>  
(صفحه ۸۶-۱۰۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۸/۲۳

### چکیده

یکی از جنبه های اعجاز قرآن ساختارهای بیانی آن است. در این ساختارها که از یک نظام هندسی ویژه برخوردارند کلمات کاملاً در ارتباط با یکدیگرند و با یاری هم معنای مورد نظر را افاده می کنند به گونه ای که نمی توان واژه ای بدانها افزود یا چیزی را از آنها کاست. مقتضا و مقام نیز که از اصول بلاغت است در قرآن کریم جایگاه ویژه خود را داراست و ساختارهای قرآنی به تبعیت از آنها دگرگون می شود. بررسی ساختار جمله های مجهول در قرآن از نگاه زبانشناسی، بلاغی و توجه به زیباییهای نهفته در آنها موضوع اصلی این مقاله است. اختصار، رعایت سجع، ضرورت شعری، عدم شناخت فاعل، ترس از فاعل، ترس بر فاعل، عظمت فاعل، تحقیر فاعل و عدم توجه به فاعل از جمله انگیزه های بلاغی مجهول کردن جمله در زبان عربی است.

کلید واژه ها: فعل مجهول، رزق ناپیدا، بهشت، آتش جهنم، پاداش و عذاب، علم، قیامت، انکارکنندگان.

## مقدمه (طرح مسأله)

دانشمندان اعتراف کرده اند که شناخت همه وجوه بلاغی قرآن دشوار است. آنان هرگاه در معرض این پرسش قرار گرفته اند که بلاغت قرآن را تعریف کنید، این گونه پاسخ گفته اند که بلاغت قرآن بلاغتی است برتر از دیگر بلاغت‌ها و در برابر پرسش از معانی قرآن نیز گفته اند معانی قرآنی فراتر از معانی سخنانی است که به بلیغ وصف شده اند. با این همه بدون تردید غور و بررسی در ساختارهای قرآنی می تواند به درک عمیق تر بخشی از زیبایی معانی قرآن کمک کند.

یکی از ساختارهای قرآن جمله های مجهول است که چنانچه با ظرافت نگریده شوند و ژرف ساخت آنها مورد تدقیق قرار گیرد بی تردید در خواهیم یافت در درون خود حکمتی نهفته دارند و اگر معنای مورد نظر در درون ساختاری معلوم قرار می گرفت چه بسا مفهوم نمی توانست آنگونه که توسط جمله مجهول ارائه شده، جلوه یابد. با این همه این گونه بحث‌ها - همان طور که پیشتر نیز اشاره شد- بحث‌هایی زیباشناختی است و بر اساس برداشتهای ذوقی شکل می گیرد و اساسا این ویژگی همه بحث‌های بلاغی است. علاوه بر کتاب‌های بلاغی که در لابه لای آنها می توان این مبحث را یافت، دو مقاله بسیار مفصل در باره ساختار جمله مجهول بسیار مورد استفاده قرار گرفت یکی مقاله عبدالفتاح محمد با عنوان « الفعل المبني للمجهول في اللغة العربية... » که در مجله دانشگاه دمشق منتشر شده (ج ۱۷/۲۲-۷۰، شم ۲+۱، ۲۰۰۶م) و دیگر مقاله محمد السید موسی استاد دانشگاه منصوره با عنوان « الاعجاز البلاغی فی استخدام الفعل المبني للمجهول » که نسخه الکترونیکی آن را در اختیار داشتم. کتابی از دکتر شرف‌الدین راجحی سراغ داریم با عنوان المبني للمجهول و تراکیبه و دلالته فی القرآن العظیم،

که در ۱۹۹۹ م توسط دارالمعرفة الجامعية در کویت منتشر شده و بحثی مستوفی دربارهٔ جمله مجهول ارائه کرده است. در این زمینه کتاب محمود سلیمان یاقوت با عنوان *المبنى للمجهول فى الدرس النحوى و التطبيق فى القرآن الكريم* نیز درخور ذکر است (دارالمعرفة الجامعية، ۱۹۸۹ م). در این مقاله کوشیده ایم نگاهی زبانشناختی، بلاغی و ذوقی به یکی از ساخت‌های جمله در زبان قرآن که معجزه الهی است بیافکنیم تا نگاهی عمیق‌تر به معانی قرآن داشته باشیم.

این ساخت یعنی جملهٔ مجهول در دستور زبان عربی ذیل دو عنوان قرار می‌گیرد و الزاماً حاوی نکات بلاغی نیست: ۱- فعل مجهول، در حقیقت فعلی است که فاعل آن مجهول است و مصوت‌های فعل نیز بر این اساس تغییر کرده‌اند. سه مصوت کوتاه *(u)*، *(i)* و *(a)* در فعل‌های ماضی ساختمان فعل مجهول را طراحی می‌کنند: نُفِخَ (nufikha) و مصوت‌های *(u)*، *(a)*، *(u)* فعل مجهول مضارع را می‌سازند: يَنْفُخُ (yunfakhu). البته باید دانست که برخی مصوت‌های بلند در فعل معلوم هنگام مجهول شدن و بر اساس هماهنگی با مصوت‌های کوتاه یاد شده تغییر می‌یابند: بَارِكَ (baaraka) < بُرِكَ (burika) . ۲- نایب فاعل، یعنی همان مفعول که در جمله‌های مجهول به جای فاعل می‌نشیند و نقش آن را بازی می‌کند. بنابراین در این مقاله هرگاه می‌گوییم فعل مجهول مرادمان همان جمله مجهول است چه در ساختار جمله‌های مجهول این فاعل است که پنهان (مجهول) می‌شود نه فعل (رک: مبارک، ۱۳۹، ۱۱؛ معروف، ۳۷، ۱۴۵؛ شولز، ۲۵۱-۲۴۸؛ حجار، ۴۷). با توجه به دیدگاه‌های زبان‌شناسان نوین دگرگونی جمله معلوم به مجهول، یک قانون گشتاری است که در آن فاعل حقیقی حذف می‌شود اما این قانون صیغه مجهول را به ما ارائه نمی‌کند. به

عبارت دیگر تبدیل صیغه معلوم به مجهول از وظایف قوانین گشتاری نیست بلکه مربوط به قوانین صرفی صوتی<sup>۱</sup> است (رک: خولی، ۱۱۰). بر اساس آنچه گفته شد جمله معلوم ژرف ساخت و جمله مجهول روساخت است. تردیدی نیست که رجوع به ژرف ساخت‌ها می تواند به فهم معنای عبارت کمک نماید. دلایل حذف فاعل از این قرار است:

- ۱- نمی توانیم فاعل را مشخص کنیم زیرا او را نمی شناسیم: سُرِقَ الْبَيْتُ بدون شک در این گونه موارد نمی توانیم انتظار وجود نکته ای ذوقی داشته باشیم. ۲- نیازی به ذکر آن نیست چه فاعل کاملاً مشخص است. برخی از دانشمندان بلاغت در این موارد گفته اند عظمت فاعل سبب حذف آن می شود: خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (النساء، ۲۸)، خالق انسان مشخص است و نیازی به ذکر آن نیست. در این گونه موارد جمله خالی از انگیزه بلاغی نیست ۳- تمایل داریم فاعل پنهان باشد: رُكِبَ الْحِصَانُ. علت این تمایل را مقتضا تعیین می کند ۴- از مشخص کردن فاعل خودداری می کنیم زیرا بر او بیمناکیم یا از روی احترام نمی خواهیم او را معرفی کنیم: ضَرِبَ فُلَانٌ. اگر احترام دلیل حذف فاعل باشد به مورد دوم شبیه می شود ۵- از فاعل هراس داریم و به همین سبب او را معرفی نمی کنیم: سُرِقَ الْحِصَانُ. ۶- ذکر فاعل فائدتی در بر ندارد: إِذَا حَيَّيْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوْهَا (النساء، ۸۶). در این آیه شریفه ذکر کسی که درود فرستاده فائده ای ندارد و مورد نظر نیست بلکه هدف و موضوع اصلی وجوب پاسخ است به هرآنکه درود می فرستد و سلام می کند (حجّار، ۴۷-۴۸؛ معروف، ۱۴۵). از همین نمونه است آیه شریفه «و إن يكذبوك فقد كذبتُ رسلُ من قبلك» (فاطر، ۴) و نیز «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرُوا» (البقرة، ۲۵۸). بدین ترتیب ما با حذف فاعل

ذهن شنونده را روی موضوع اصلی متمرکز می‌کنیم. طبیعی است که بسیاری از این انگیزه‌ها می‌تواند در زبان عادی نیز مورد توجه قرار گیرد یا مورد توجه قرار نگیرد یعنی یک گوینده بدون توجه به انگیزه‌ای خاص جمله‌ای را به صورت مجهول بگوید. ۷- حفظ آرایه‌های ادبی از دیگر انگیزه‌های حذف فاعل و ارائه جمله به صورت مجهول است نمونه مشهور این جمله است: مَنْ طَابَتْ سِرِيرَتُهُ حُمِدَتْ سِرِيرَتُهُ. ۸- ایجاز از دیگر انگیزه‌هاست مانند این آیات شریفه: «من عاقب بمثل ما عوقب» (الحج، ۶۰): «كُتَابُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ» (فصلت، ۳) که اگر به ژرف ساخت این آیات توجه کنیم مثلاً: «كُتَابُ فَصَّلَ اللَّهُ آيَاتَهُ» بلاغت ایجاز بوضوح خود نمایی می‌کند. ناگفته پیداست که در بسیاری از انگیزه‌های بلاغی، دیگر دلایل مجهول کردن جمله را نیز می‌توان یافت.

می‌دانیم که خیلی از جمله‌ها در عربی پیوسته به صورت مجهول بیان می‌شوند و معلومی ندارند. مانند: أُغْمِيَ عَلَيْهِ (بیهوش شد) یا سُرَّ (خوشحال شد) (ابن قتیبه، ۴۷۱-۴۹۶). این درست مانند آن است که گوینده‌ای بدون هرگونه انگیزه بلاغی و تنها براساس یک خصلت زبانی جمله‌ای معمولی را که هیچ نیازی به تأکید ندارد با «إِنَّ» آغاز می‌کند. لیکن در متون ادبی انگیزه‌ها اوج می‌گیرند و با زیبایی خاصی در می‌آمیزند؛ بویژه در قرآن که بخش مهمی از اعجازش در بلاغتش نهفته است.

جرجانی (دلائل الاعجاز، ۸۶-۸۷) در بیان جایگاه نظم در سخن و نقش دانش نحو در آن با شاهد آوردن چند بیت از ابراهیم بن عباس می‌گوید: اگر در جمله «أُنْكِرَ صَاحِبٌ» جمله به صورت مجهول آمده و گفته نشده «أُنْكِرَتَ صَاحِبًا» بر اساس در نظر گرفتن یک معنا و هدفی مشخص و جایگاهی معین بوده است. در حقیقت وی برآن است روابط ساختاری، آرایش واژه‌ها، در جمله و نیز عناصر صرفی عوامل ارزشمندی برای زیبایی جمله به شمار می‌روند (نیز رک: ابودیب،

۴۸) دانشمندان علم بلاغت به جمله مجهول و انگیزه های بلاغی آن اشاراتی داشته اند. زرکشی در آیه: (وَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أَوْلَا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ) (التوبة، ۸۶-۸۷). سبب مجهول بودن فعل «طبع» را تناسب و هماهنگی با فعل مجهول صدر آیه «أَنْزَلْتَ» می داند (۱۴۵/۳).

ابن اثیر در کتاب *المثل السائر* (۱۷۰/۲) و در باب التفات از خطاب، به جنبه زیباشناختی بهره گیری از اسم مفعول در ساختار جمله و فعل مجهول توجه کرده است و می گوید آنجا که سخن از نعمت است فعل مستقما به خداوند نسبت داده شده: (أنعمت)، اما آنجا که سخن از خشم است از بکارگیری لفظ غاضب خودداری و با لطافت تمام ساخت اسم مفعول (المغضوب) بکار رفته است تا به شکل مستقیم خشم به صاحب خشم نسبت داده نشود.

در اسلوب های قرآنی مناظر ناپیدا به گونه ای تصویر می شوند تا مخاطب بتواند آنها را عمیقاً درک کند در این میان ساختارهای مناسب برای رسیدن به این هدف برگزیده می شوند. جمله مجهول از جمله ساختارهایی است که در این رابطه مورد استفاده قرار می گیرد. به عنوان نمونه با بررسی فعل «رزق» مشاهده می کنیم که این فعل تنها در ۴ آیه به شکل مجهول آمده است:

۱- كَلِمًا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رَزَقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأَتُوا بِهِ (البقرة، ۲۵). هر گاه میوه ای از آن روزی ایشان شود، می گویند: «این همان است

که پیش از این [نیز] روزی ما بوده و مانند آن [نعمتها] برای آنها آورده شود.

۲- فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ (غافر، ۴۰) در نتیجه آنان داخل بهشت می شوند و در آنجا بی حساب روزی می یابند.

۳- وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (آل عمران، ۱۶۹) هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار، بلکه

زنده‌اند که نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.

۴- قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ (یوسف، ۳۷) غذایی را که روزی شماست برای شما نمی‌آورند مگر آنکه من از تعبیر آن به شما خبر می‌دهم پیش از آنکه [تعبیر آن] به شما برسد. این از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند و منکر آخرتند رها کرده‌ام.

در ۳ آیه نخست سخن از رزقی است ناپیدا که خداوند وعده آن را در بهشت به بندگان خود داده است (رک: زمخشری، کشاف، ۱۱۲/۱-۱۱۳، ۴۳۰).

هنگام سخن از بهشت و آتش جهنم به معنای عام آنها و به بیان دیگر آنجا که چهار چوب کلی بهشت و جهنم مشخص می‌شود نیز ساختارهای مجهول را مشاهده می‌کنیم:

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (البقرة، ۲۴)

وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (آل عمران، ۱۳۱) پس اگر نکرديد- و هرگز نمی‌توانید کرد- از آن آتشی که سوختش مردمان و سنگها هستند، و برای کافران آماده شده، بپرهیزید.

وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ (آل عمران، ۱۳۳) و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود، و بهشتی که پهنایش [به قدر] آسمانها و زمین است [و] برای پرهیزگاران آماده شده است، بشتابید.

سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ (الحديد، ۲۱) [برای رسیدن] به آمرزشی از پروردگارتان و بهشتی که پهنایش

چون پهنای آسمان و زمین است [و] برای کسانی آماده شده که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده‌اند، بر یکدیگر سبقت جوید. این فضل خداست که به هر کس بخواهد آن را می‌دهد، و خداوند را فزون‌بخشی بزرگ است.

اما هرگاه سخن از اسم، صفت یا معنایی از معانی بهشت و آتش است یا سخن از پاداش و عذاب آمده ملاحظه می‌شود که فعل «أعدّ» معلوم بکار رفته است:

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (الأحزاب ۳۵) خدا برای [همه] آنان آمرزشی و پاداشی بزرگ فراهم ساخته است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا (الأحزاب ۶۴) خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است.

قرآن در موارد بسیاری هنگام سخن از علم از ساختار جمله های معلوم استفاده کرده است اما در آیاتی نیز از جمله مجهول استفاده شده که آنها را بررسی می‌کنیم:

۱- وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسٍ تُبْدُونَهَا وَتَخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ (الأنعام، ۹۱). و آن گاه که [یهودیان] گفتند: «خدا چیزی بر بشری نازل نکرده»، بزرگی خدا را چنان که باید نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی آورده است نازل کرده؟ [همان کتابی که] برای مردم روشنایی و رهنمود است، [و] آن را به صورت طومارها درمی‌آورید. [آنچه را] از آن [می‌خواهید] آشکار و بسیاری را پنهان می‌کنید، در صورتی که چیزی که نه شما می‌دانستید و نه پدرانتان، [به وسیله آن] به شما آموخته شد.» بگو: «خدا [همه را فرستاده]» آن گاه بگذار تا در ژرفای [باطل] خود به بازی [سرگرم] شوند.

تنها فعل مجهول در این آیه «عَلَّمْتُمْ» است. مخاطب این فعل یهود است. زمخشری در تفسیر این بخش از آیه می‌نویسد: «ای علمتم علی لسان محمد (ص)



مما اوحی الیه ما لم تعلموا انتم (۴۲/۲)، بنابراین فعل مجهول دلالت دارد بر این که مصدر و مأخذ علم از انظار پنهان است. این در حالی است که دیگر افعال این آیه همگی به صورت معلوم بکار رفته اند.

۲- وَوَرَّثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأَوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (النمل، ۱۶). و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: «ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته‌ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. راستی که این همان امتیاز آشکار است.»

در این آیه نیز مأخذ و مرجع علم (عُلِّمْنَا) و نیز «أَوْتِينَا» ناپیدا است یعنی از جانب خداوند است. در واقع بافت معنوی سخن ایجاب کرده که دو فعل به صورت مجهول بکار روند.

آنجا که نیروی تسخیری از جانب خداوند است و بشر قادر بدان نیست می بینیم که جمله های مجهول بکار گرفته می شود:

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (النمل، ۱۷) و برای سلیمان سپاهیان از جن و انس و پرندگان جمع آوری شدند و [برای رژه] دسته دسته گردیدند.

برای بیان وقایع نامرئی و تأثیر آن بر کسی که با این وقایع مواجه می شود، جمله های مجهول در قرآن جایگاه ویژه ای دارند:

۱- فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَتْهَا تَهْتَرُ كَأَنَّهُا جَانٌّ وَلِي مُدَبَّرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (النمل، ۸-۱۰) چون نزد آن آمد، آوا رسید که: «خجسته [و مبارک گردید] آنکه در کنار این آتش و آنکه پیرامون آن است، و منزّه است خدا، پروردگار جهانیان.» «ای موسی، این منم خدای عزیز حکیم.» و عصایت را بیفکن. پس چون آن را همچون

ماری دید که می‌جنبید، پشت گردانید و به عقب بازنگشت. «ای موسی، مترس که فرستادگان پیش من نمی‌ترسند.

۲- فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيْ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ (القصص، ۳۰-۳۱). پس چون به آن [آتش] رسید، از جانب راستِ راستِ وادی، در آن جایگاه مبارک، از آن درخت ندا آمد که: «ای موسی، منم، من، خداوند، پروردگار جهانیان.» و [فرمود: «عصای خود را بیفکن.» پس چون دید آن مثلِ ماری می‌جنبید، پشت کرد و برنگشت. «ای موسی، پیش آی و مترس که تو در امانی.»

ملاحظه می‌شود که در این آیات اجزای صحنه ای که در آن حضرت موسی به ناگاه مورد ندا قرار می‌گیرد و نمی‌داند از سوی کیست، یا از کجاست؟ و به هر سوی می‌نگرد تا از حقیقت آن صدا آگاهی یابد بیان شده است و فعل مجهول «نودی» در این میان به خوبی نقش خود را ایفا کرده است. این فعل هم توانسته ناگهانی بودن امر را افاده کند و هم حیرانی حضرت موسی را که در پی یافتن مأخذ صداست.

تصویر قیامت که از مناظر مخفی و پنهان از درک مادی است نیز گویی نیازمند جمله مجهول است تا از یک سو بر پنهانی آن دلالت شود و از دیگر سوی فخامت و هول انگیزی آن ابراز گردد:

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمَلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ (النحل، ۱۱۱). [یاد کن] روزی را که هر کس می‌آید [و] از خود دفاع می‌کند، و هر کس به آنچه کرده، بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (طه، ۱۰۲-۱۰۳). [همان] روزی که در صور دمیده می‌شود، و در آن روز

مجرمان را کبودچشم برمی‌انگیزیم. میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می‌گویند:  
«شما [در دنیا] جز ده [روز، بیش] نمانده‌اید».

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (المؤمنون، ۱۰۱) پس آن گاه که در صور دمیده شود، [دیگر] آن روز میانشان نسبت خویشاوندی وجود ندارد، و از [حال] یکدیگر نمی‌پرسند.

وَتُفِخُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ (الزمر، ۶۸) و در صور دمیده می‌شود، پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش در می‌افتد، مگر کسی که خدا بخواهد سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود و بناگاه آنان بر پای ایستاده می‌نگرند

يَوْمَ يَنْفُخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا (النبأ، ۱۸) روزی که در «صور» دمیده شود، و گروه گروه بیاید.

و در مواردی که واقعتاً ملموس و محسوس مورد نظر بوده و صحنه های هول انگیز تصویر گری نشده البته فعل «نفخ» به صورت معلوم استفاده شده است:  
ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ (السجدة، ۹) آن گاه او را درست اندام کرد، و از روح خویش در او دمید، و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد چه اندک سپاس می‌گزارید.

یکی دیگر از وقایع پنهان و رعب انگیز که زمان آن مشخص نیست زلزله است بیان این واقعه نیز با جمله مجهول آمده:

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بَأْسًا مِنْ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (الزلزلة، ۱-۶) آن گاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود، و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند، و انسان گوید: «[زمین] را چه شده است؟» آن روز است که [زمین] خبرهای خود را باز گوید. [همان گونه] که پروردگارت

بدان وحی کرده است. آن روز، مردم [به حال] پراکنده برآیند تا [نتیجه] کارهایشان به آنان نشان داده شود.

اما علامت‌های این حادثه با جمله های معلوم بیان گشته است: أخرجت الارض أثقالها ....

در سوره تکویر که بیان کننده صحنه ای از صحنه های قیامت است نیز ساختار جمله های مجهول از یک سو جلوه گری می کنند و از سوی دیگر بر عظمت موضوع می افزایند (رک: سید قطب، ۴۴):

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ. وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ. وَإِذَا الْعُشَارُ عُطِّلَتْ. وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ. وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ. وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ. وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ. وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ. وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ. وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ. عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أُخْضِرَتْ (التکویر، ۱-۱۴). آن گاه که خورشید به هم درپیچد، و آن گاه که ستارگان همی تیره شوند، و آن گاه که کوه‌ها به رفتار آیند. وقتی شتران ماده و انهداده شوند، و آن گاه که وحوش را همی گرد آرند، دریاها آن گاه که جوشان گردند، و آن گاه که جانها به هم درپیوندند، پرسند چو زان دخترک زنده به گور: به کدامین گناه کشته شده است؟ و آن گاه که نامه‌ها ز هم بگشایند، و آن گاه که آسمان زجا کنده شود، و آن گاه که جحیم را برافروزانند، و آن گاه که بهشت را فرا پیش آرند، هر نفس بدانند چه فراهم دیده.

همانگونه که ملاحظه می شود تنها خواندن این آیات که یک انقلاب آسمانی و زمینی را تصویر می کند، آدمی را منقلب می سازد (همو، ۶۰-۶۲). به یقین یکی از عوامل مهم این تأثیر، ناپیدایی فاعل و بهره گیری از سیاق جمله مجهول است. درخور ذکر است که واژه «بحار» در قرآن تنها هنگام سخن از روز قیامت به صورت جمع بکار رفته است: و اذا البحار سجرت (التکویر، ۶)؛ و اذا البحار فجرت (الانفطار، ۳) و آنهم در سیاق جمله مجهول (رک: عثمان الحمدانی، ۱۴۰-۱۴۱).

یکی دیگر از جایگاه‌های بکار گیری فعل مجهول، زمانی است که آیه افاده عموم می کند:

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (النور، ۵۱) گفتار مؤمنان- وقتی به سوی خدا و پیامبرش خوانده شوند تا میانشان داوری کند- تنها این است که می گویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» اینانند که رستگارند.

دعوت به سوی خدا و رسولش(ص) دعوتی است عمومی و اختصاص به کسی ندارد و منحصر در زمان یا مکانی خاص نیز نیست. فعل مجهول «دُعُوا» معنای یاد شده را می تواند بیان کند. از همین باب است این آیات شریفه:

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (الصف، ۷) و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که با وجود آنکه به سوی اسلام فراخوانده می شود، بر خدا دروغ می بندد؟ و خدا مردم ستمگر را راه نمی نماید. در این جا اهمیتی ندارد دعوت کنند چه کسی است و تنها دعوت به اسلام است که مهم شمرده شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (الجمعة، ۹) ای کسانی که ایمان آورده اید، چون برای نماز جمعه ندا در داده شد، به سوی ذکر خدا بشتابید، و داد و ستد را واگذارید. اگر بدانید این برای شما بهتر است.

معنای عمومیتی که فعل مجهول «نُودِيَ» در این آیه متضمن آن است بسیار واضح و آشکار است. همین معنا(عمومیت) را در ماده «ظلم» در آیات قرآنی آنجا که به صورت مجهول بکار رفته است؛ مشاهده می کنیم:

لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا (النساء، ۱۴۸) خداوند، بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد، مگر [از] کسی که بر

او ستم رفته باشد، و خدا شنوایِ داناست. در این آیه نوع ظلم اهمیتی ندارد و همه انواع آن را شامل می شود و از همین رو فعل «ظَلِمَ» به شکل مجهول آمده است. و همین گونه است آیه:

وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقَسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (الأنبياء، ۴۷) و ترازوهای داد را در روز رستاخیز می نهمیم، پس هیچ کس [در] چیزی ستم نمی بیند، و اگر [عمل] هموزن دانه خردلی باشد آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم.

ماده «عفا» تنها در یک مورد در قرآن به صورت مجهول آمده است. و در آن مراد فاعل مشخصی نیست: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَى بِالْأَنْثَى فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ذَلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَعْتَدَى بِعَدَاةٍ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (البقرة، ۱۷۸) ای کسانی که ایمان آورده اید، در باره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن. و هر کس که از جانب برادر [دینی] اش [یعنی ولی مقتول]، چیزی [از حق قصاص] به او گذشت شود، [باید از گذشت ولی مقتول] به طور پسندیده پیروی کند، و با [رعایت] احسان، [خونبها را] به او بپردازد. این [حکم] تخفیف و رحمتی از پروردگار شماسست پس هر کس، بعد از آن از اندازه درگذرد، وی را عذابی دردناک است.

در خور ذکر است که گفته شده در «فَمَنْ عَفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ» کلمه «شیء» بر چیز مبهمی از صرف نظر کردن از قصاص یا بخشیدن تمام دیه یا مقداری از آن قابل حمل است و درست نیست که «شیء» در معنا «مفعول به» باشد، زیرا «عفی» از فعلهایی است که مفعول بی واسطه نمی گیرد. چنان که گفته می شود: «عفوت له ذنبه» و «عفوت لفلان عما جنی» و «عفوت عن فلان و عن

ذنبه» و در این جملات فعل «عفا» نسبت به «مذنب» با «لام» و نسبت به «جانی» و «ذنب» با «عن» متعدی شده است (طبرسی، ۲۳۱/۱).

در قرآن کریم هرگاه خداوند در باره معرضان و انکارکنندگان با ما سخن می گوید واژه ها از آهنگی ویژه برخوردارند به گونه ای که در جان می نشینند. فعل مجهول در این زمینه نیز کاربرد می یابد و انکار را روشن تر بیان می کند:

أُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ (الشعراء، ۱۴۶)

آیا شما را در آنچه دارید آسوده رها می کنند.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى (القيامة، ۳۶) آیا انسان پندارد که بیهوده رها

می شود؟

أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ (العنكبوت، ۲) آیا مردم

پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَكَيْفَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (التوبة، ۱۶) آیا پنداشته اید

که به خود واگذار می شوید، و خداوند کسانی را که از میان شما جهاد کرده و

غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان، محرم اسراری نگرفته اند، معلوم نمی دارد؟ و

خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

نکته قابل توجه این است که ماده «ترک» به صورت ماضی و مضارع و معلوم

در قرآن بسیار بکار رفته لیکن به صیغه مضارع و مجهول تنها در آیات یاد شده

آمده است و آن هم در ساختار پرسشی که هم مفید انکار است و هم توییح و در

بیان این گونه معانی شایسته است فاعل به جهت تعظیم ذکر نشود. نیز می توان

گفت در آیات فوق نیازی به ذکر فاعل نبوده است و مراد بیان حدث یعنی ترک و

تأثیر آن بوده است. فعل مجهول «یُتَلَى» یا «تُتَلَى» نیز در این جایگاه یعنی انکار و

اعراض بکار رفته است: وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ

صور جمال در ساختار جمله های مجهول قرآن ..... ۱۰۱

هَذَا إِنَّ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (الأنفال، ۳۱) و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می گویند: «به خوبی شنیدیم، اگر می خواستیم، قطعاً ما نیز همانند این را می گفتیم، این جز افسانه های پیشینیان نیست».

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ (المؤمنون، ۱۰۵) آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و [همواره] آن را مورد تکذیب قرار نمی دادید؟ جایگاه مخاطبان در این آیات جهنم است و سرنوشتی نامطلوب در انتظار آنان است آن هم به سبب انکار و اعراضشان است و به همین دلیل ساختار فعل مجهول آمیخته با استفهامی که مراد از آن تقریر و انذار است، بکار گرفته شده است.

در چهار آیه فعل «خلف» مجهول بکار رفته است:

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (التوبة، ۱۱۸). و [نیز] بر آن سه تن که بر جای مانده بودند، [و قبول توبه آنان به تعویق افتاد] تا آنجا که زمین با همه فراخیش بر آنان تنگ گردید، و از خود به تنگ آمدند و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست. پس [خدا] به آنان [توفیق] توبه داد، تا توبه کنند. بی تردید خدا همان توبه پذیر مهربان است.

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا (طه، ۹۷) گفت: «پس برو که بهره تو در زندگی این باشد که [به هر که نزدیک تو آمد] بگویی: [به من] دست مزید و تو را موعدی خواهد بود که هرگز از آن درباره تو تخلف نخواهد شد، و [اینک] به آن خدایی که پیوسته ملازمش بودی بنگر، آن را قطعاً می سوزانیم و خاکسترش می کنیم [و] در دریا فرو می پاشیم.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ



وَأِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (هود، ۱۱۰) و به حقیقت، ما به موسی کتاب [آسمانی] دادیم، پس در مورد آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت وعده‌ای پیشی نگرفته بود، قطعاً میان آنها داوری شده بود، و بی گمان، آنان درباره آن در شکی بهتان آمیزند.

قَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَأِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (فصلت، ۴۵). و به راستی موسی را کتاب [تورات] دادیم، پس در آن اختلاف واقع شد، و اگر از جانب پروردگارت فرمان [مهلت] سبقت نگرفته بود، قطعاً میانشان داوری شده بود و در حقیقت آنان درباره آن به شکی سخت دچارند.

ساختار جمله مجهول در این آیات بیان کننده سرزنش و نکوهش است نخستین آیه (التوبة، ۱۱۸) در نکوهش کعب بن مالک، مرارة بن ربیعہ عامری و هلال بن امیه واقعی است. در تفسیر انوار درخشان آمده: جمله (خَلَفُوا...) صله و بهیئت مجهول و مصدر آن تخلیف و عبارت از گروهی است که تصمیم داشتند دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به شرکت در جنگ تبوک بپذیرند ولی در اثر تأخیر و مسامحه وقت گذشت و گناه بزرگ مرتکب شدند و تخلف آنان از نظر نفاق و یا کفر نبوده است (حسینی همدانی، ۱۳۴/۸). در تفسیر روض الجنان و روح الجنان می- خوانیم (ابوالفتح رازی، ۶۸/۱۰): قوله: وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَفُوا- الایة، گفت: و بر آن سه کس که ایشان را باز پس افگندند و باز پس گذاشتند. و در معنی این دو وجه باشد یکی آن که: فعل را حوالت به خدای بود به معنی خذلان و منع لطف. و افعال ما لم یسم فاعله (فعلهای مجهول)، بسیار حواله باشد به خدای تعالی، نحو قوله: عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ...، و وجه دیگر آن که حوالت تخلیف و ترک به صحابه رسول باشد که برفتند و ایشان را با پس رها کردند. شایان ذکر است که فعل «خلفوا»، «خالفوا» نیز قرائت شده است (نیز رک: بحرانی، ۸۶۱/۲؛ طوسی، ۳۱۶/۵). در سوره طه (آیه ۹۷)

صور جمال در ساختار جمله های مجهول قرآن ..... ۱۰۳

سامری از سوی حضرت موسی (ع) مجازات می شود (رک: طباطبائی، ۱۹۷/۱۴).  
نایب فاعل در «لَنْ تُخَلَّفَهُ»، ضمیر اُنْتِ است که مستتر است و ضمیر هاء مفعول دوم  
به شمار می رود (درویش، ۲۳۸/۶). نحاس (۴۰/۳) می گوید این فعل را بصریان «لَنْ  
تُخَلَّفَهُ» به کسر لام قرائت کرده اند به معنای لَنْ تجده مخلفاً.

در سوره هود اشاره بدین امر است که انکار حق امری دیرین است و مردم  
همانگونه که در قرآن اختلاف ورزیدند پیش از آن در تورات نیز اختلاف ورزیده  
اند گروهی آن را پذیرفته و گروهی انکار کرده اند (نیشابوری، ۵۴/۴).

یکی از فعلهایی که تنها یک مرتبه با این ساخت در قرآن بکار رفته فعل «  
سُكِّرَتْ» به صیغه مجهول است در آیه: وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَاباً مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ  
يَعْرَجُونَ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ (الحجر، ۱۴-۱۵).

و اگر دری از آسمان بر آنان می گشودیم که همواره از آن بالا می رفتند، قطعاً  
می گفتند: «در حقیقت، ما چشم بندی شده ایم، بلکه ما مردمی هستیم که افسون  
شده ایم». در تفسیر روح المعانی آمده (آلوسی، ۲۶۶/۷): لَقَالُوا لِفِرطِ عِنَادِهِمْ وَ  
غُلُومِهِ فِي الْمَكَابِرَةِ وَ تَفَادِيهِمْ عَنِ قَبُولِ الْحَقِّ: إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا أَي سَدَّتْ وَ  
مَنَعَتْ مِنَ الْإِبْصَارِ حَقِيقَةً وَ مَا نَرَاهُ تَخِيلٌ لَا حَقِيقَةَ لَهُ. همانگونه که ملاحظه می شود  
این آیه نیز در مقام سخن از منکران است.

در قرآن کریم موارد بسیاری وجود دارد که فاعل به سبب وضوح ذکر نشده است:  
يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا (النساء، ۲۸)  
خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (الأنبياء، ۳۷)  
إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا (المعارج، ۱۹)

## نتیجه

با دقت در اسلوب‌های قرآنی می‌توان به ظرایف و معانی قرآن دقیقتر و شفاف‌تر دست یافت. در قرآن کریم واژه‌ها و ساختارها بر اساس مقتضای حال و مناسبت‌ها انتخاب شده‌اند و این امر یکی از عمیق‌ترین وجوه اعجاز قرآن است. در این میان فعل مجهول یا جمله مجهول که در آن فاعل ذکر نمی‌گردد علاوه بر زیبایی‌ها و جمال ظاهری و هم‌آهنگی برای افاده معانی ویژه و خاص نیز انتخاب شده‌اند که به برخی از این معانی در این تحقیق اشاره شده است.

## منابع

۱. علاوه بر قرآن کریم (ترجمه فولادوند)؛
۲. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، به کوشش علی عبدالباری عطیه، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن اثیر، ضیاء‌الدین، المثل السائر، به کوشش احمد حوفی و بدوی طبانة، قاهره، دار نهضة مصر للطبع و النشر، [بی تا].
۴. ابن قتیبه، ادب الکاتب، لوح فشرده الموسوعة الشعرية، ویراست سوم، المجمع الثقافي، ابوظبی، الامارات العربية المتحدة، [بی تا].
۵. ابودیب، کمال، صور خیال در نظریه جرجانی، ترجمه فرزانه سجودی و فرهاد ساسانی، تهران، ۱۳۸۴ش.
۶. ابوالفتح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، به کوشش محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد، ۱۴۰۸ق.
۷. بحرانی، هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۴۱۶ق.
۸. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز، به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره، ۱۴۱۰ق/۱۹۸۹م.
۹. حسینی همدانی، محمد حسین، انوار درخشان، به کوشش محمد باقر بهبودی، تهران، ۱۴۰۴ق.
۱۰. خولی، محمد علی، قواعد تحویلیة للغة العربية، اردن، ۱۹۹۹م.
۱۱. درویش، محیی‌الدین، اعراب القرآن و بیانہ، دمشق، ۱۴۱۵ق.
۱۲. زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، دارالتراث، [بی تا].
۱۳. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، به کوشش محمد عبدالسلام شاهین، بیروت، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

صور جمال در ساختار جمله های مجهول قرآن ..... ۱۰۵

۱۴. سيد قطب، مشاهد القيامة في القرآن، قاهره، ۱۹۶۱م.
۱۵. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، ۱۴۱۷ق.
۱۶. طبرسي، ابوعلی فضل بن حسن، جوامع الجامع، ترجمه احمد اميري شادمهري، ۱۳۷۷ش.
۱۷. طوسي، محمدبن حسن، التبيان في تفسير القرآن، بيروت، داراحياء التراث العربي، [بی تا].
۱۸. عثمان الحمداني، اياد عبدالودود، التصوير المجازي انماطه و دلالاته في مشاهد القيامة في القرآن، بغداد، ۲۰۰۴م.
۱۹. مبارك، مبارك، قواعد اللغة العربية، بيروت، ۱۴۱۳ق/۱۹۹۲م.
۲۰. محمد، عبدالفتاح، «الفعل المبني للمجهول في اللغة العربية»، مجلة جامعة دمشق، دمشق، ۲۰۰۶م.
۲۱. معروف، نايف، قواعد النحو الوظيفي، بيروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
۲۲. موسى، سيد محمد، «الاعجاز البلاغي في استخدام الفعل المبني للمجهول»، نسخه الكترونيكي.
۲۳. نحاس، احمد بن محمد، اعراب القرآن، بيروت، ۱۴۲۱ق.
۲۴. نيشابوري، حسن بن محمد، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، به كوشش زكريا عميرات، بيروت، ۱۴۱۶ق.

نيز:

25. Schulz,Eckehard(etc.),*Standard Arabic*,Cambridge University Press, Eighth Printing 2006.
26. Hajjar,Joseph N.,*Traite De Traduction Grammaire, Rhetorique et Stylistique*, Dar El-Machreq,Beyrouth,1986.